

الگوهای مدیریت در قرآن و اسلام

دکتر غلام حسین حیدری*

چکیده

مدیریت در علوم انسانی رابطه بسیار نزدیکی با فرهنگ دارد، به گونه ای که با اندک تأملی می‌توان نقش فرهنگ را در جای جای آن مشاهده کرد. به همین دلیل، فرهنگ های گوناگون برای خود، مدیریت های متفاوتی را اقتضا می‌کنند. مدیریت ژاپنی، مدیریت امریکایی، مدیریت کره ای و... نمونه‌هایی از این قبیل می‌باشند که متناسب با فرهنگ خود شکل گرفته است. از سوی دیگر، برخی پیشوایان دینی ما در عصر خود مدتی زمام دار جامعه اسلامی بوده و مدیریت کلان جامعه آن روز را به عهده داشته اند؛ آن معصومان به طور حتم دارای اصول و شیوه های خاصی در چگونگی اداره جامعه بوده اند که می‌تواند الگوی مدیران مسلمان قرار بگیرند. علاوه بر این، با مراجعه به منابع دینی می‌توان به گزاره هایی دست یافت که حاوی یک سری دستور العمل ها و توصیف های مدیریتی است. این دستور العمل ها بایدها و نبایدهای مدیریتی هستند که مدیران مسلمان با فراگیری و پایبندی عملی به آنها وظیفه دینی خویش را اداء می‌کنند.

پس علم مدیریت به دلیل آمیختگی با فرهنگ غربی کاملاً پاسخ گوی نیازهای مدیریتی ممالک اسلامی نیست و با توجه به فرهنگ این کشورها ضرورت دارد تا با پژوهش بر روی شیوه هایی از مدیریت که سنخیت با این فرهنگ دارد، نیاز های مورد نظر را بر طرف سازد.

از طرفی وظیفه مسلمانی اقتضاء می‌کند در برابر فرمان های الهی مطیع باشیم، پس با توجه به دستورالعمل های مدیریتی که از سوی مدیران معصوم جامعه اسلامی صادر شده، ضرورت دارد تا با عمل به آن دستور ها و الگو قرار دادن معصومان، مدیریتی را بکار گیریم که مورد رضایت و خشنودی پروردگار باشد. نگارنده در این مقاله تلاش کرده است مجالی جهت آشنایی بیشتر با الگوهای مدیریت در قرآن و اسلام فراهم آورد.

کلید واژه ها: الگوهای مدیریت، قرآن، سیره رسول اکرم (ص)

مقدمه

از یک سو سایه توحید الهی در جامعه انسانیت افتاده، و همه را از هر زبان و نژاد در یک مجموعه قرار داده است. اصولاً جامعه انسانیت جدا از مجموعه عالم هستی نیست؛ بلکه جزئی

* عضو هیات علمی و رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

از آن عالم بزرگ، و عضوی از این پیکر عظیم است. از سویی دیگر، در جهان بینی اسلامی، انسان دنیای کوچکی است که تمام عالم بزرگ را در خود خلاصه کرده و جای داده است؛ چنان که در بیان پیشوای بزرگ ما علی(ع) آمده است:

«اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر؟!»

«تو گمان می کنی موجود کوچکی هستی، در حالی که عالم بزرگ در تو خلاصه شده است؟»

بر این اساس، تمام اصولی که در مدیریت عالم بزرگ و در مدیریت جسم و جان یک انسان حاکم است، بر جوامع انسانی حکمفرما می باشد. این مسئله می تواند الهام بخش مسائل زیادی گردد و برای یافتن اصول مدیریت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و آموزشی و غیر آن، ما را به دنبال جستجوی اصول مدیریت الله در عالم هستی رهنمون گردد. به عنوان نمونه و مثال امور زیر را می توان ذکر کرد:

۱- مدیریت خداوند در جهان هستی بر پایه رحمت عام و خاص اوست؛ چنان که در همان سوره حمد که همه روزه در نمازها می خوانیم، بعد از توصیف خداوند به «رب العالمین»، او را به رحمان و رحیم توصیف می کنیم؛ یعنی عالم هستی صحنه این دو صفت الهی «بخشندگی و مهربانی» است.

مدیریت ما نیز در تمام زمینه ها باید بر اساس رحمت عام (محبت نسبت به دوست و دشمن) و رحمت خاص (محبت ویژه نسبت به دوستان لایق و شایسته) استوار باشد. بنابراین، آنچه مدیران را با کارکنان یک مجموعه پیوند می دهد، همان پیوند دوستی، صفا و صمیمیت و محبت است که یک مجموعه را با قدرت تمام به پیش می برد.

۲- مسئله رحمت عام و خاص خداوند هرگز به معنای عدم رسیدگی به تخلفات متخلفانه نیست. همان گونه که توصیف به مالک یوم الدین (او صاحب روز جزاست) بعد از توصیف به رحمت در همان سوره حمد که در نمازها می خوانیم، گواه این مدعاست.

واکنش های مطلوبی که از سوی علل و اسباب جهان به هنگام بی اعتنائی نسبت به آنها

دامان ما را می گیرد، نوعی مجازات الهی در عالم آفرینش است!

فی المثل بیماری که از مراقبت ویژه و پرهیز لازم، سرباز می زند و بیماریش شدید

می شود، به طور خودکار، محاکمه و جریمه می شود. همین امر در مورد مشکلاتی که دامان ما

را می‌گیرد، صادق است و در الگوهای مدیریت اجتماعی ما نیز می‌تواند به صورت یک قانون حاکم باشد.

۳- قلب ما را خداوند برای اداره این بدن، از نظر تغذیه آفریده است. با این که شبکه خون رسانی بدن چنان است که ده میلیون میلیارد سلول های بدن را به آسانی تغذیه می‌کند، اما قلب تنها با دو، سه شاهرگ سرو کار دارد و به آنها در کار خود اعتماد می‌کند و هرگز با تمام مویرگ ها ارتباط مستقیم ندارد!

این الگوها به ما می‌گویند مدیریت صحیح تنها در پرتو اعتماد مستقیم، معاونان محدود مورد اعتماد است، و اگر مدیری بخواهد ارتباط مستقیم خود را با تمام نفقات برقرار سازد، راه خطا پیموده و درست مثل آن است که تمام مویرگ های بدن، مستقیماً به قلب ارتباط داشته باشند. این اصل در مورد مدیریت مغز و سلسله اعصاب نیز کاملاً صادق است.

۴- در تکوین نطفه انسان و تمام جانداران و بذر گیاهان، نقطه شروع، بسیار کوچک است؛ اما هدف در یک مرحله بسیار بالا، با این که قدرت خداوند برترین قدرت هاست، این الهامی است به همه مدیرانی که نقطه شروع را کوچک بگیرند و با گسترش آن به اهداف بسیار بالا برسند. مسئله آفرینش عالم هستی در چندین روز (چندین دوران عظیم که هر یک میلیون‌ها یا میلیاردها سال طول کشیده) نیز تاکید دیگری بر این موضوع است.

۵- در مدیریت الهی، اصل ساخته شدن انسان ها می‌باشد و هرگونه دگرگونی را با دگرگونی انسان مرتبط می‌سازد. آیات کتاب آسمانی ما قرآن، شاهد زنده ای بر این مدعاست «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^۱ یعنی «خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که خودشان بخواهند.»

در مدیریت جوامع انسانی نیز مسئله اصلی ساخته شدن انسان ها می‌باشد و آنها که تکیه اصلی را بر ابزار می‌کنند، راه خطا می‌پیمایند. همان گونه که با چشم دیدیم ابرقدرت هایی که پایه تاریخ جامعه انسانی را در ایدئولوژی خود بر تحول ابزار تولید قرار دادند و انسان را

مقهور آن شناختند، چگونه گرفتار عواقب دردناک سوء مدیریت ناشی از این تفکر گشتند و سرانجام رستاخیز و مجازات خود را در این جهان دیدند.

۶- مسئله سازماندهی و هماهنگی، که مدیریت نقش بسیار مهمی ایفا می کند، می توان در جهان طبیعت و عالم خلقت به عالی ترین صورت مشاهده کرد و از آن الهام گرفت. فی المثل در برابر یک حادثه ناگهانی و فوق العاده که برای یک انسان پیش می آید در یک لحظه، تمام نیروهای جسمی و روحی او با هماهنگی خاصی بسیج می شوند. مغز بروز حادثه را درک می کند، یک فرمان از طریق اعصاب صادر می شود و مقارن آن، ضربان قلب به سرعت بالا می رود، تا خون را هر چه بیشتر به مغز و عضلات برای انجام دادن کارهای بیشتر برساند، تنفس نیز سرعت می گیرد، تا خود را با سرعت کار قلب، هماهنگ سازد، هوشیاری بیشتر می شود، چشم تیزبین تر و گوش شنواتر می شود، معده کار خود را موقتاً تعطیل می کند و احساس تشنگی و گرسنگی که یک عامل بازدارنده است، ناگهان از بین می رود و جالب این که تمام این ها به صورت خودکار انجام می گیرد، یعنی این وظیفه بر عهده بخش ناآگاه اعصاب گذارده شده است، نه بخش آگاه.

سازماندهی و هماهنگی در مدیریت نیز باید چنان در عمق تشکیلات نفوذ کند که در برابر حوادث به صورت خودکار عمل نماید؛ در غیر این صورت فرصت هایی که هر لحظه آن سرنوشت ساز است، ممکن است از دست برود.

۷- در جهان طبیعت مجموعه ها به گونه ای عمل می کنند که زوائد و فضولات، خود را با یک «گردش دایره ای» تبدیل به «عناصر فعال» می سازد؛ مثلاً باران می بارد، آب ها جاری می شود و انسان ها، حیوانات و گیاهان را سیراب می کند، فاضلاب آن در زمین فرو می رود و چنان تصفیه می شود که همان صورت نخستین را باز می یابد.

درختان از زمین کمک می گیرند، حیوانات از این درختان بهره می گیرند، سپس برگ های خشک درختان و فضولات حیوانات روی زمین می ریزد و تبدیل به مواد غذایی زمین می شود و بار دیگر وارد این مدار می گردد.

مدیریت های صنعتی باید با الهام از این الگوهای طبیعی چنان کار کنند که تمام فضولات و زباله های خود را بسازند و وارد مدار کنند، در غیر این صورت کمبودی در آنها وجود دارد!

بدیهی است کاری که در طبیعت در مورد آب یا مواد غذایی زمین صورت می گیرد، اگر میلیون ها سال به طول انجامد، کمترین تخریبی در محیط زیست دیده نمی شود و همه سرمایه های حیاتی سالم می ماند؛ ولی می بینیم که مدیریت ناقص صنعتی امروز بشر، که نتوانسته از آن درس بزرگ طبیعی الهام گیرد، روز به روز محیط زیست را ویران تر و آینده بشریت را تاریک تر می سازد، زیرا عمر آن محدود و بازدهی آن کوتاه است.

اینها الهاماتی است که ما می توانیم در ابعاد مختلف مسئله مدیریت از طبیعت و جهان خلقت که بر طبق مدیریت مبدأ علم و قدرت عالم آفرینش اداره می شود، بگیریم. این یکی از ویژگی های مدیریت اسلامی و قرآنی است که مدیران را به درس خواندن در دانشگاه طبیعت می فرستد.

مرجع حل اختلاف در مدیریت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۱

مرجع صاحب منصبان: گاهی بین مردم عادی اختلاف می افتد و گاهی بین مدیران جامعه و همین طور ممکن هم هست که بین رهبران جامعه که مدیران بلند پایه نظام هستند، این اختلاف بروز کند. در چنین مراحل برای رفع اختلاف، دو منشأ رفع اختلاف - که قرآن و سنت یا کسی که اعلم در فهم قرآن و سنت است - وجود دارد. قرآن در این مورد رهنمود می دهد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

در این قسمت از آیه، سه مرجع - که در واقع هر سه به یک مرجع بر می گردند - برای رفع اختلاف و برطرف کردن شبهات، معرفی شده اند؛ یعنی، برای هر مدیری، مدیر بالاتری وجود دارد؛ چرا که مردم به اولوالامر مراجعه می کنند و اولوالامر تابع رسول خدا (ص) هستند و رسول خدا (ص) به وسیله خداوند متعال راهنمایی می شود و این هم یک نوع مدیریت علمی است که هم سلسله مراتب علمی را نشان داده و هم کیفیت اخذ دستورات از پایین دست به بالا دست را. در قسمت آخر آیه آمده است:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»^۱

در این قسمت هم، دو منبع و محل مراجعه برای رفع اختلاف - که همان خدا و رسول اکرم (ص) هستند - معرفی می شوند؛ اولوالامر نیز که مرجع رفع اختلاف برای مردمنده، خود در رفع اختلاف باید به سنت و قرآن مراجعه کنند؛ ولی در زمان کنونی که رسول خدا (ص) و امام معصوم (ع) در بین ما نیست، برای رفع اختلاف بین صاحب منصبان می توان به شورایی متشکل از آگاهان و متخصصان (اهل حل و عقد) مراجعه نمود.

اصل حاکمیت در رفع اختلاف

در این فراز در ابتدا به ذکر یک آیه می پردازیم:

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۲

«اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید، در این خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد.»

در آیه بالا به دو مطلب یعنی مبدأ و معاد، که می تواند ضامن اجرایی داشته باشد، اشاره شده است. به عبارت دیگر، کسانی می توانند این چنین رفع اختلاف نمایند که به خدا و معاد ایمان داشته باشند و آن را به عنوان اصلی، بر شیوه رفتاری خود حاکم بدانند.

در زمان فعلی هم چون رسول خدا (ص) و پیشوایان معصوم (ع) در میان ما نیستند، باید به کسی مراجعه کرد که عالم به سنت نبوی باشد. اگر این شیوه حاکمیت را در مدیریت اجرا کنیم، زودتر به اهداف از پیش تعیین شده می‌رسیم.

سیره پیامبر اکرم (ص) در اداره خلق: مدیریت بر قلب‌ها

«وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱

در مدیریت بر قلب، مدیر برای جذب دیگران متوسل به ریا و ظاهرسازی، فریب و دروغ، تطمیع و تحمیق نمی‌شود. نیازی ندارد که مردم را با تهدید و فشار و تجبر و استبداد راه برد. آن‌گاه که رحمت و گذشت دارد، از سر حق است و زمانی که خشونت و تندگی نشان می‌دهد، برای حفظ حق است. در نسبتی که با دیگران برقرار می‌سازد، خودبینی و خودخواهی نیست و با رفع این مانع، میان او و آنان که مدیریت او را پذیرفته‌اند، الفتی حقیقی برقرار می‌شود. این الفت جز به قدرت الهی فراهم نمی‌شود. اگر همه عالم را خرج کنند تا الفت حقیقی میان آدمیان برقرار شود چون خدا نخواهد، نتوانند و اگر عالمی تلاش کنند که الفت حقیقی را بشکنند، نتوانند.

«وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

«خداوند میان دل‌های ایشان الفت برقرار ساخت، اگر تمام آنچه را که در زمین است خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌های ایشان الفت برقرار کنی ولیکن خداوند است که بین ایشان الفت برقرار کرد که او عزیز و حکیم است.»

پیوند دل‌ها به دست اوست و قرآن کریم راه محبوب شدن میان مؤمنان را بیان کرده است.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»

«کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند، خدای رحمان برای آنان دوستی (در دل ها) خواهد نهاد.»

آنان که از نظر عقیده مؤمن و از نظر اعمال صالحند، خدا برایشان محبت قرار می دهد و آنان را محبوب دل های دیگران می کند؛ دل های دیگران متوجه ایشان می شود. این راز نفوذ در دل های مومن است.

حقیقت آن است که توانایی اداره قلب ها به میزان توانایی انسان بر خودش است و میزان پذیرش مدیر و نفوذ و قدرت او ناشی از خداترسی اوست. از رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرمود:

«مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»

«هر کس از خدا بترسد، خدا همه چیز را از او بترساند و هر کس از خدا نترسد، خدا او را از هر چیز بترساند.»

آن که اساس کار را بر خدا ترسی قرار می دهد، به قدرت الهی متکی و به ربوبیت رحمانی متصف می شود.

سیره مدیریتی رسول اکرم (ص): رحمت و محبت به مردم

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»^۱

خداوند، رسول گرامی اسلام را رحمتی عام و فراگیر معرفی کرده و خطاب به آن حضرت فرموده است که تو را نفرستادیم، جز آن که می خواستیم رحمتی به مردم جهان ارزانی داریم:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

«ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

رسول خدا (ص) مظهر تام رحمت و محبت الهی بود و خود می فرماید:

«أَنَا بُعِثْتُ رَحْمَةً» «من به عنوان رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده ام.»

وجود آن حضرت بالاترین رحمت الهی بر جهانیان بود. قاضی عیاض از قول ابوبکر محمدبن طاهر می نویسد: «خدای تعالی محمد (ص) را به زینت رحمت مزین فرمود. بنابراین، وجود آن حضرت رحمت بود و تمام صفات و ویژگی های وی رحمتی برای مردم بود.» مبنا و اساس سیره پیامبر اکرم (ص) بر رحمت و محبت بود. از علی (ع) نقل شده است که از رسول خدا (ص) درباره سنت آن حضرت پرسیدم، فرمود: «وَالْحُبُّ أَسَاسِي» محبت بنیاد و اساس (روش و سنت) من است.

آن حضرت جامعه را با قدرت و رحمت اداره می کرد و با همین عامل مردمان را راه می برد و به سوی مقصد کمال سیر می داد. چنان با مردم از سر محبت و دلسوزی برخورد می کرد که کسی نمی توانست در صداقت و درستی مدیریتی او تردیدی به دل راه دهد. همین محبت و دلسوزی به تمام معنا بود که دوستی آن حضرت را در دل مردمان جای می داد. مردم به عینه می دیدند که پیامبر تمام توانش را در هدایت و اصلاح آنان به کار گرفته است و با تمام وجود برای ایشان دل می سوزاند و می سوزد. خداوند پیامبرش را با این ویژگی ارج نهاده و فرموده است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»
 «هر آینه پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مومنان رئوف و مهربان است.»

می فرماید ما از جانب خدا رسولی از جنس شما، از خودتان برای هدایتتان فرستاده ایم که از فرط محبت و نوع پروری؛ ناراحتی، ناداری، پریشانی، نادانی و گمراهی شما بر او سخت می آید و نمی تواند تحمل کند. بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و نسبت به مومنان رئوف و مهربان است. «مخصوصاً این که به جای «منکم» در این آیه «انفسکم» آمده است، که اشاره به شدت ارتباط پیامبر(ص) با مردم است، گویی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر(ص) ظاهر شده است. به همین دلیل تمام دردهای آنها را می داند، از مشکلات آنان آگاه و در ناراحتی ها، غم ها و اندوه ها با آنان شریک است. با این حال، تصور نمی شود سخنی جز به نفع آنها بگوید و گامی جز در راه آنها بردارد؛ این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر(ص) ذکر شده است.

پس از ذکر این صفت (من انفسکم) به چهار قسمت دیگر از صفات پیامبر(ص) اشاره می کند که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد. نخست می گوید: هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد، برای او سخت ناراحت کننده است «عَزِيزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ». یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی شود، بلکه بی اعتنا هم نخواهد بود. او به شدت از رنج های شما رنج می برد، و اگر بر هدایت شما و جنگ های طاقت فرسای پر زحمت اصرار دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهایی تان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است. دیگر این که، او سخت به هدایت شما علاقه مند است و به آن عشق می ورزد «حَرِیصٌ عَلَیْكُمْ». «حرص» در لغت به معنی شدت علاقه به چیزی است؛ جالب این که در آیه مورد بحث به طور مطلق می گوید: «حریص بر شماست» نه سخنی از هدایت به میان می آورد و نه از چیز دیگر. اشاره به این که به هرگونه خیر و سعادت شما، و به هرگونه پیشرفت و ترقی و خوشبختی تان عشق می ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است). بنابراین، اگر شما را به میدان های پر مرارت جهاد، اعزام می دارد، و اگر منافقان را تحت فشار شدید می گذارد، همه اینها به خاطر عشق به آزادی، به شرف، به عزت و به هدایت شما و برای پاکسازی جامعه شماست. سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده می گوید: او نسبت به مومنان رؤوف و رحیم است.

«بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَؤُوفٌ رَحِیْمٌ»

بنابراین هرگونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می دهد (حتی گذشتن از بیابان های طولانی و سوزان در فصل تابستان، با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه اوست.

جالب آن که این آیه شریفه در آخر سوره توبه است که سوره غضب است، با وجود این، رسول اکرم (ص) را چنین معرفی کرده است که گویای این حقیقت است که اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن و اظهار برائت و بیزاری و اتخاذ موضعی سخت در برابر آنها، رحمتی است بر ایشان. وجود پیامبر رحمتی است برای همه و آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانی همگان حریص است. به گروندگان مهربان و بخشاینده است

و نیز خدای رحمان در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار بر تمام افراد بشر فرموده است :

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»

«گویی که می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر این که آنها ایمان نمی آورند.»

«باخع» از ماده «بخع» به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه است. این بیان نشان می دهد که پیامبر رحمت تا چه اندازه نسبت به مردمان محبت و دلسوزی داشت و چگونه برای نجات آنان تلاش و پافشاری می کرد و در این راه همه گونه سختی را به جان می خرید و از ایمان نیاوردن ایشان اندوهگین می شد. آیه فوق نازل شد و آن حضرت را دلداری و تسلی داد و نیز خطاب به آن حضرت فرمود:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»

«گویی می خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی، اگر آنها به این گفتار ایمان نیاوردند.»

مشاهده می شود که تأسف و دلسوزی و غمخواری رسول خدا (ص) نسبت به کفار و منکران حق و علاقه مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده و خدای تعالی او را تسلیت داده و دلجویی کرده است، تا مبادا از شدت اندوه و اهتمام به حال آنها، خود را از بین ببرد و قالب تهی کند. زیرا آن حضرت همه آدمیان را - بدون استثنا- چون فرزندان دلبنده و پاره تن خود می دانست و خیر و هدایت آنان را می خواست و چون می دید که به راه گمراهی و هلاکت می روند، سخت اندوهگین می شد، همان گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندان دچار اندوه می شود. آن حضرت به همه بندگان خدا عشق می ورزید؛ زیرا همان گونه که کاشانی می گوید: «مهربانی و رحمت نسبت به خلق خدا از لوازم محبت به خدا و از نتایج آن است.» آن حضرت حبیب خدا بود و لازمه این محبوبیت، محبت وی برای خدا بود. هر قدر محبت به حق شدیدتر باشد، مهربانی و رحمت به خلق خدا بیشتر است؛ زیرا مهربانی به خلق خدا ناشی از محبت به خداست. از این رو، همه مردمان برای آن حضرت به منزله فرزندان و خویشان شمرده می شدند، بلکه به سبب

(رفع حجاب های ظلمانی و) شهود حقیقی، مردمان به منزله اعضا و جوارح آن حضرت بودند. به این دلیل در عشق و علاقه به بندگان خدا و نجات ایشان تا بدان جا رسید که نزدیک بود از شدت اندوه بر ایشان خود را هلاک کند.»

امام خمینی (ره) در این باره می نویسد:

«راستی چرا پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - از ایمان نیاوردن مشرکان آن گونه تأسف و تأثر جانفرسا داشت که مخاطب شد به خطاب «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» جز آن که به همه بندگان خدا عشق می ورزید و عشق به خدا، عشق به جلوه های اوست. او از حجاب های ظلمانی خودبینی ها و خودخواهی های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداخته اعمال آنان است، رنج می برد و سعادت همه را می خواست، چنان که برای سعادت همه مبعوث شده بود.»

پیامبر اکرم (ص) آن گونه به مردم محبت و لطف داشت که از انس بن مالک در توصیف آن حضرت چنین نقل شده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ»

«رسول خدا (ص) بیشترین لطف (و محبت) را به مردم داشت.»

آن حضرت نسبت به بندگان خدا مهربان بود و می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَحِيمٌ كُلِّ رَحِيمٍ»

«خدای متعال مهربان است و هر مهربانی را دوست دارد.»

سیره نویسان درباره آن وجود گرامی نوشته اند:

«كَانَ النَّبِيُّ (ص) رَقِيقَ الْقَلْبِ رَحِيمًا بِكُلِّ مُسْلِمٍ»

«پیامبر (ص) قلبی رقیق داشت و نسبت به همه مسلمانان مهربان بود.»

پیامبر بهترین الگوی خدمتگزاری و دریا دلی

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱

درست است که کسی نمی تواند مثل پیغمبر باشد، اما باید بکوشد تا شباهتی به آن حضرت پیدا کند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ»^۲

«قطعاً برای شما (در پیروی از) آنان سر مشقی نیکوست، (یعنی) برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می بندد.»

اگر خدا و بهشت می خواهیم باید در زندگی از پیامبر سرمشق بگیریم. ایشان، پیراهن مناسب نداشت، مسلماً می توانست تهیه کند، اما چون می خواست با ضعیف ترین افراد، یکسان باشد و همانند آنان زندگی کند، از تهیه لباس مناسب سرباز می زد.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ...»^۳

«خداوند بر پیشوایان حق واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم باشند.»

شخصی از علاقه مندان پیامبر (ص) تصمیم گرفت پولی به آن حضرت بدهد، به شرط آن که برای فقیران و ضعیفان مصرف نکند، بلکه برای خودش پیراهنی تهیه نماید؛ لذا عرض کرد:

یا رسول الله! این شش درهم را آورده ام برای شما تا با آن یک پیراهن برای خود تهیه کنی. پیامبر (ص) شش درهم را به علی داد و فرمود: برو پیراهن بخر. علی (ع) رفت و پیراهنی خرید. وقتی پیراهن را آورد، پیامبر نگاهی به پیراهن کرده و دیدند گران قیمت است؛ رو به علی کرده و فرمود:

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹

۱- ممتحنه، ۶

۲- همان

می توانی این پیراهن را ببری و عوض کنی و ارزان ترش را بخری؟! علی (ع) جواب داد: بله یا رسول الله. ولی پیامبر (ص) احساس کرد که این کار برای علی سنگین است، لذا فرمود: بیا با هم برویم. رفتند و پیراهن را پس دادند و یک پیراهن به دو درهم خریدند و رسول گرامی آن را همان جا پوشیدند. در بازگشت به فقیری برخوردند که گرسنه بود و غذا نداشت، دو درهمش را به آن فقیر دادند تا شکم گرسنه اش را سیر کند.

سپس به کنیزی رسیدند که غمگین و ناراحت بود، فرمودند: چرا ناراحتی؟ گفت: دو درهم به من داده اند که با آن متاعی بخرم و آن را گم کرده ام. پیامبر(ص) دو درهم باقی مانده را نیز به او داد، اما دید که باز هم ناراحت است، فرمود: چرا ناراحتی؟ کنیز گفت: دیر کرده ام اگر به خانه برگردم کتکم می زنند. فرمود: بیا با هم برویم تا تو را شفاعت کنم.

پیغمبر(ص) در زد و سلام کرد، اما جواب نیامد، دفعه دوم و سوم سلام کرد، سرانجام زنی که بسیار مودب بود آمد و در را گشود و عرض کرد: یا رسول الله! همان دفعه اول فهمیدم و صدای شما را شناختم، دیر کردنم به خاطر آن بود که دوست داشتم سلام شما را مکرر بشنوم.

پیغمبر فرمود: آمده ام این دختر بچه را شفاعت کنم. زن جواب داد: ای رسول خدا! این کنیز را به خاطر شما در راه خدا آزاد کردم. پیامبر بسیار خوشحال شد و فرمود: عجب پول با برکتی بود! برهنه ای را پوشاند، گرسنه ای را سیر کرد و کنیزی را آزاد نمود. آری، پیامبر از این که دل دختر بچه ای را به دست آورده و گرسنه ای را سیر کرده است، خوشحال می شود.

برای موسس حوزه علمیه قم مرحوم شیخ عبدالکریم حائری «قدس سره» خانه ای خریدند، طولی نکشید که ایشان خانه را فروخت و صرف حوزه کرد. خانه دیگری خریدند، آن را نیز فروخته و صرف حوزه کرد. دفعه سوم دیگر خانه را به نام ایشان نخریدند، بلکه به نام فرزندان ایشان خریدند که نتواند بفروشد.

سیره پیامبر اکرم (ص) در اداره خلق

آن حضرت بار سنگین مسئولیت و امانتی را بر عهده داشت که جز با بندگی مطلق امکان حمل آن وجود نداشت و خداوند خطاب به وی فرمود:

«إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلاً* إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْءًا وَأَقْوَمُ قِيلاً* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا* وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً* رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا* وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^۱

«ما به تو سخنی دشوار را القا خواهیم کرد. هر آینه شب هنگام از بستر برخاستن، موافقت زبان و دل را افزایشده تر است و بیان سخن را استوار دارنده تر. که کارهای تو در روز بسیار است. و نام پروردگارت را یاد کن و از همه ببر و به او بپیوند. پروردگار مشرق و مغرب. هیچ خدایی جز او نیست. او را کارساز خویش برگزین و بر آنچه می گویند صبر کن و به وجهی پسندیده از ایشان دوری جوی.»

اهل تفسیر در ذیل این آیات شریفه متعرض نکاتی شده اند که همگی دال بر همین معنا و مفهوم است. خداوند مسئولیتی سنگین بر دوش پیامبر خود گذارد، مسئولیت تبلیغ رسالت و پیامدهای آن که لازمه حمل چنین مسئولیتی، عبادت شبانه و مجاهدت نفس و ترک راحتی و آسایش است. با اتصال و تکیه و توکل به اوست که این بار برداشته می شود. عبادت شبانه اتصال به دریای توحید بود، تا اداره خلق و سیر آنان به سوی مقصد بدرستی تدارک شود. قیام شبانه این که قوه عملیه را توان می بخشد و قوه علمیه را مهیای ادراک دقایق امور می سازد. با چنین اتصالی به حق است که استقامت و ثبات قدم و دوری از لغزش و نشاط لازم فراهم می شود. خداوند به پیامبرش فرمان می دهد که دائم متصل به ذکر خدا باشد و به طور کامل دل از غیر او ببرد و خود را خالص و ویژه او سازد. به وسیله عبادت، انقطاع حاصل کند و خویشتن را همه جز او ببرد، تا همان باشد که او می خواهد. تمام امور را به مالک حقیقی واگذار کند و به وکالت او اعتماد نماید. در هر چه امید انجام دادنش به مخلوقات می رود، منقطع و متوجه به خدا شود. قلب خود را به مقام ربوبیت حق پیوند زند و خانه را به صاحب خانه واگذارد، تا او تدبیر امر کند. معنای توکل همین است.

امام خمینی (ره) در این باره می‌نویسد:

«بدان که از برای توکل، معانی متقاربه ای با تعبیرات مختلفه نمودند به حسب مسالک مختلفه. چنانچه صاحب منازل السائرین فرماید: «توکل واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است (بر) وکالت او»؛ و بعضی عرفا فرمودند: «التَّوَكُّلُ طَرْحُ الْبَدَنِ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَ تَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ» یعنی «توکل انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پروردگاری». یعنی «صرف قوای بدن در راه اطاعت حق و تصرف نمودن در امور و واگذار نمودن آنها به پروردگار». و بعضی گفته اند: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ انْقِطَاعُ الْعَبْدِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْتِيهِ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ» یعنی «توکل بر خدا، بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها».

بدین ترتیب خداوند فرستاده گرامیش را فرمان می‌دهد که تنها او را وکیل و کفیل گیرد، و با این پشتوانه به هدایت خلق و اداره جامعه پردازد. توکل عبارت است از قطع نظر از جمیع آلات و اسباب و اعتماد بر حضرت مسبب و هر که بدین مقام رسد قوی‌ترین خلق گردد. از رسول اکرم (ص) نقل شده است:

«مَنْ سَرَّهُ يَكُونُ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»

«هر که خواهد که قوی‌ترین مردمان باشد، پس بر خدا توکل کند.»

و محمد (ص) این چنین به پا خاست و بیست و سه سال هدایت مردمان و اداره جامعه را بر این اساس انجام داد. در تمام این دوران از آن روز که تکلیف هدایت خلق بر دوشش گذاشته شد و ندای الهی او را مأمور رسالتی بزرگ ساخت، هیچ چیز او را به خود مشغول نساخت و از سر بندگی حق به اصلاح خلق پرداخت. آن وجود عزیز چون رابطه خود را با خالق هستی اصلاح کرده بود، رابطه اش با بندگان او اصلاح شد. این سنت جاری الهی است که آدمی از پایگاه بندگی به مقام ربوبی دست می‌یابد. پیشوای موحدان امیر مؤمنان (ع) در این باره فرموده است:

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَاهُ»

«هر کس (رابطه) میان خود را با خدا اصلاح کند، خدا (رابطه) میان او و مردم را اصلاح فرماید. و هر کس کار آن جهان خود را به صلاح آورد، خدا کار این جهان او اصلاح کند.»
با این اعتبار رابطه مدیر با آنان که تحت اداره او هستند، بر مبنای تصحیح نسبت او با حق تعیین می‌شود و پیامبر اکرم (ص) نمونه‌ای عالی چنین مدیریتی بود.

سیره پیامبر اکرم (ص) در اداره خلق - تاکید بر اصلاح رابطه خود و خدا

«أَفْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۱

سیره پیامبر اکرم (ص) چنان بود که یاران و پیروان خود را برای انجام دادن هر امری به اصلاح رابطه شان با خدا می‌خواند. آن حضرت تلاش می‌کرد که مسلمانان پس از چنین اصلاحی به اصلاح امور بپردازند. مرحله اول دعوت پیامبر، خود شهادی گویا بر این حقیقت است. از زمانی که رسول خدا (ص) مبعوث شد، افراد را به صورت پنهانی به اسلام فرا می‌خواند. این دوران مقدمه‌ای برای آمادگی و تربیت عقیدتی و روحانی آنان بود که به خدا و رسالت پیامبر (ص) ایمان آورده بودند و نیز آنان را در برابر مسائلی که رویاروی خود داشتند، محکم و استوار می‌ساخت.

روش پیامبر در تحولی که فراهم ساخت بر مبنای تحول رابطه انسان با خدا استوار بود. آن حضرت با دگرگون کردن انسان و اصلاح رابطه انسان با خدا بر اساس دگرگون کردن جهان بینی و بینش اجتماعی انسان‌ها، مدیریتی خاص و نظمی نو برقرار ساخت. دگرگون ساختن ذهن و قلب و بینش و ساختمان ادراکی و عاطفی انسان، دگرگونی در روابط او با دیگران نیز هست. آن حضرت با تحول اعتقادی و اخلاقی، مناسبات اجتماعی و مدیریت جامعه را دگرگون ساخت. سیر نزول سوره‌های مکی، زیباترین و استوارترین شاهد بر تحقق این امر است: تاکید فراوان بر اصلاح رابطه انسان‌ها با خدا به منظور تحقق همه جانبه رسالت. جهت تربیت آن حضرت این بود که انسان‌ها را متحول به اسم رب کند. نخستین سوره‌ای که

بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، این جهت گیری را در برنامه و مدیریت آن حضرت مشخص کرد:

«أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آدمی را از لخته خونی بیافرید. بخوان و پروردگار تو ارجمندترین است. خدایی که به وسیله قلم آموزش داد. به آدمی آنچه را نمی دانست بیاموخت.»

منابع:

- ابراهیمی، محمدحسین. (۱۳۷۵). مدیریت اسلامی، قم: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات.
- دلشاد تهرانی، مصطفی. سیره نبوی، تهران: انتشارات دریا
- مظاهری، حسین. (۱۳۷۰). اخلاق در اداره، سلسله درس های اخلاقی. قم: فرمانداری قم: امور فرهنگی.